

مواجهه فرهنگی انبیاء علیهم السلام با قوم‌گرایی از منظر قرآن کریم

سید کمال حسینی*

عبدالواحد مطهری**

چکیده

وابستگی افراطی به فرهنگ نیاکان که در جامعه‌شناسی به قوم‌گرایی تعبیر می‌شود، یک واقعیت اجتماعی فرازمانی است و مختص عصر انبیاء علیهم السلام نبوده و اکنون نیز در قالب گرایش‌های افراطی اسلامی: طالبان، داعش، بوکوحرام، جبهه النصره و گروه صحابه پدیدار شده است. با توجه به این‌که انبیاء در خط مقدم مبارزه با این تفکر قرار داشته‌اند، بازخوانی روش‌های آنها در جهت کنترل و اصلاح این پدیده از متن قرآن کریم، برای رهبران و فرهنگیان امروز جوامع اسلامی، ضرورت پیدا خواهد کرد. از جمله نتایج مقاله حاضر آن است که انبیاء علیهم السلام در تقابل با این تفکر ناسالم اجتماعی، روش‌های فرهنگی زیر را به کار برده‌اند: تلاش در تغییر نگرش قوم‌گرایان، رشد عقلانیت و بارورسازی اندیشه و خرد و ارائه تحلیل جامع از حالات روحی و روانی اکثریت مردم و نقد آنها.

واژگان کلیدی

قوم‌گرایی، مواجهه انبیاء، فرهنگ.

asiairantehran1404@gmail.ir

asiairantehran@mihanmail.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۳۰

*. استادیار جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه (نویسنده مسئول).

** دانش آموخته سطح چهار جامعه المصطفی علیه السلام العالمیه.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۶

طرح مسئله

از چالش‌های جدی در حوزه اجتماعی، اصالت دادن غیرعقلانی به وابستگی‌های فرهنگی و سیاسی است. این پدیده که در اصطلاح جامعه‌شناسان به قومیت‌گرایی تعبیر می‌شود. جامعه‌شناسان در تعریف قومیت گفته‌اند:

قومیت، به هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و گاه قواعد رفتاری که اعضاء یک گروه معین را از سایرین متمایز می‌گردانند، گفته می‌شود. (میرزایی، ۱۳۹۳: ۸۴۶؛ شایان‌مهر، ۱۳۷۷: ۴۲۰)

«گرایی» به معنای میل و در اینجا به معنای گرایش است که تحت هر شرایطی ارزش‌های فرهنگی و قواعد رفتاری واحد اجتماعی - سیاسی منتسب به خود را، بر ارزش‌های فرهنگی و قواعد رفتاری دیگر واحدهای اجتماعی، مقدم داشته و بدان اصلیت ببخشد. قومیت‌گرایی در قرآن، بازتاب وسیعی دارد. نخستین احساس تعلق غیرعقلانی به فرهنگ مشترک، توسط اقوام انبیاء^{علیهم‌السلام} گزارش شده است که پس از شنیدن سخنان وحیانی پیامبران^{علیهم‌السلام} به مشترکات فرهنگی برجای مانده از پیشینیان خود، تمسک نموده و از پذیرش پیام الهی، خودداری می‌ورزیدند. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» (بقره / ۱۷۰) و چون به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید»؛ می‌گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می‌کنیم».

قرآن برای مهار و اصلاح احساسات منفی، علاوه بر تبیین آموزه‌های نظری و اختصاص حدود یک چهارم آیات خود، به موضوع آداب زندگی و تبیین بایسته‌ها و نایسته‌ها، از طریق نمادهای عملی، نیز به تربیت و اصلاح احساسات درونی انسان‌ها، همت نموده است.

بعثت انبیاء^{علیهم‌السلام} از متن جوامع بشری و متناسب با فرهنگ عمومی آنان است:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يَلْسَانُ قَوْمِهِ لِيُنَبِّئَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (ابراهیم / ۴)

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد بی راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و اوست ارجمند حکیم.

این امر نشان می‌دهد که اصلاح جامعه، تنها با موافقت آموزه‌های نظری (شریعت) و الگوهای عملی (انبیاء) ممکن است. هیچ حرکت اصلاحی، توسط پیامبر غیربشری و حتی پیامبر بشری وابسته

به فرهنگ دیگر، به نتیجه نخواهد رسید:

وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ * وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ. (انعام / ۸ و ۹)

و گفتند: «چرا فرشته بر او نازل نشده است؟. و اگر فرشته فرود می‌آوردیم، قطعاً کار تمام شده بود؛ سپس مهلت نمی‌یافتند. و اگر او را فرشته قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم، و امر را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم.

با توجه به وجود قوم‌گرایی و نقش تکمیلی فرهنگ در اصلاح جامعه و لزوم هماهنگی آن با الگوهای عملی، اکنون این سؤال مطرح می‌شود که مواجهه فرهنگی انبیاء ﷺ با قوم‌گرایی چگونه بوده است؟

مفهوم‌شناسی

یک. قوم‌گرایی

قوم‌گرایی مرکب از دو کلمه قوم و گرایی است. «قوم» در لغت، معانی: گروهی از مردم، بستگان نزدیک فرد، اراده، برگزیدگی و انتصاب را می‌رساند. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۴۳؛ سعیدی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۶) «گرایی» تعبیری است فارسی که به انعطاف، رغبت و ورزیدن و گرایش داشتن به چیزی (انوری، ۱۳۸۲: ۶ / ۶۰۹۵ و ۶۱۰۴ و ۶۱۰۵) گفته می‌شود. تمایل به ترجیح گروه خودی بر گروه‌های غیرخودی و مقدم داشتن آنها بر جماعت‌های دیگر، قوم‌گرایی است.

در اصطلاح جامعه‌شناسان، قوم‌گرایی به فرایندی گفته می‌شود که در آن، گرایش هر واحد فرهنگی جامعه، به سمتی مدیریت می‌شوند تا گروه‌های اجتماعی را از لحاظ موقعیت‌های اجتماعی، در یک موازنه نابرابر قرار دهند و سپس نتیجه بگیرند که واحد فرهنگی متعلق به خود او، بر دیگر واحدهای اجتماعی برتری دارند. قوم‌مداری یعنی قضاوت کردن در باره فرهنگ‌های دیگر بر مبنای مقایسه آنها با فرهنگ خود. (گیدنز، ۱۳۸۷: ۴۰) قوم‌مداری نقش عمده در روابط میان گروهی ایفا می‌کند. هنگامی که یک گروه نژادی و قومی باور دارد که شیوه زندگی‌اش برتر است و اعضایش از لحاظ هوشی، بالاتر از دیگر گروه‌ها هستند، به آسانی نمی‌توانند ابعاد و اهمیت شیوه‌های زندگی متفاوت با گروه‌های خود را تشخیص دهند و ارزیابی کنند. (کوئن، ۱۳۷۰: ۳۵۶)

قوم‌گرایی احساسی است که به ایجاد رابطه عمیق میان اعضاء گروه و جدایی با افراد فراگروه، کمک خواهد کرد؛ زیرا اعتقاد به برتری اعضاء و ارزشمندی فرهنگ خودی، لازمه ناگسستگی با تحقیر گروه‌های رقیب و بی‌ارزش خواندن فرهنگ آنها، خواهد داشت.

دو. مواجهه فرهنگی

مواجهه فرهنگی، مرکب از دو کلمه مواجهه و فرهنگی است. «مواجهه» مصدر «واجه» به معنای رودرروی هم قرار گرفتن، برخورد داشتن و سخن گفتن رُخ در رُخ است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳ / ۵۵۷)

«فرهنگی» منسوب به فرهنگ است. فرهنگ اصطلاحی است در جامعه‌شناسی که تعریف‌های گوناگون و متضاد را حکایت نموده است. از مجموع آنها برداشت می‌شود که فرهنگ، امور آموختنی هستند که فرایند نسبتاً طولانی را در جوامع، پشت سر نهاده و انسان‌ها در یک دوره زمانی، آنها را یاد می‌گیرند، می‌سازند و سپس از طریق آموزش زبانی، به نسل بعدی انتقال می‌دهند. آنها نیز، پس از فراگیری و تکمیل نسبی‌شان، به نسل‌های بعد از خود، منتقل می‌سازند. تا سرانجام طی فرایند یادگیری و انتقال، به مجموعه منسجمی از دانستنی‌های مادی و معنوی، در می‌آید. پس می‌توان گفت فرهنگ دستاوردهای مادی و معنوی انسان‌هاست که در بازه زمانی طولانی شکل می‌گیرد.

منظور از مواجهه فرهنگی انبیاء ﷺ استفاده مجموعه‌ای از امور قابل اکتسابند که به طور مستقیم عقل و خرد انسان‌ها را درگیر نموده و به تحریک شعور فطری آنها، منتهی شده‌اند.

روش‌های مواجهه فرهنگی انبیاء ﷺ**یک. تغییر در نگرش قوم‌گرایان****۱. برابری ذاتی انسان‌ها**

از مهم‌ترین مبانی قوم‌گرایی این است که قوم‌گرایان هم خود را ذاتاً برتر از دیگران، تلقی می‌کنند و هم‌فرهنگ خود را برتر از فرهنگ دیگر اقوام، می‌دانند.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَلَيْسَ لَكَ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَهُ مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلِكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. (بقره / ۲۴۷)

و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟. پیامبرشان گفت: «در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هرکس که بخواهد می‌دهد و خدا گشایش‌گر دانا است.

نخستین اقدام فرهنگی انبیاء ﷺ در راستای سالم‌سازی احساسات انسانی، ایجاد تحول در بینش

چنین افرادی است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً. (نساء / ۱)

ای مردم، از پروردگارتان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد.

«النَّاسُ» اسم جنس محلی به الف و لام بر عمومیت و جامعیت دلالت می‌کند. به گفته شهید مطهری، «ناس» انسانی است منهای رنگ، شکل، طبقه، دین و طرز فکر. انسانی است فقط با ویژگی انسانی، بدون توجه به اسباب اختلاف ظاهری‌شان. (مطهری، ۱۳۸۶: ۲ / ۹۵)

«ناس» در این آیه، تمام انسان‌ها خواهد بود با هر رنگ، قیافه، دین، قشر و جهان‌بینی مخصوصی که رویکرد او را نسبت به باورهایش توجیه می‌کند. چه متعلق به ادیان پیش از اسلام باشد یا متدین به دین اسلام؛ زیرا دعوت به تقوای الهی و تذکر به وحدت ذاتی انسان‌ها، اختصاص به پیروان دین اسلام ندارد.

مخاطب این آیه موجود انسانی است نه انسان با شکل، رنگ، موقعیت اجتماعی، جهان‌بینی و تدین به فلان دین خاص آسمانی. همچنین تمام انسان‌ها بدون خصوصیات جسمانی و ویژگی‌های روحی‌شان، در منشأ آفرینش یکی دانسته شده‌اند تا وحدت ذاتی تمام افراد بشر، مسجل گردد.

نفس، در نگاه واژه‌نگاران قرآنی، به معنای روح، ذات (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۱۸) و تشخیصی ذاتی است که دارای مصادیق معنوی، ظاهری و جسمانی خواهد بود. (مصطفوی، ۱۴۲۰: ۱۲ / ۱۹۷) اما از نظر مفسران قرآنی، به مجموع روح و جسم که انسانیت انسان و قوام ذاتی او به آنها، بستگی دارد و در وجود نخستین انسان، حضرت آدم ﷺ عینیت یافته است، گفته می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۱۳۵؛ مکارم‌شیرازی، ۱۳۷۴: ۳ / ۲۴۵)

برخی از مفسران معتقدند که منظور از نفس، همان حقیقت واحد و روح خدایی است که در موجود بشری تمثیل یافته است. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۷ / ۲۴) نه فقط بشر نخستین. اما سیاق آیه که از خلقت انسان سخن می‌گوید، می‌رساند که منظور از نفس، موجود بشری مرکب از روح و جسم است که در حضرت آدم ﷺ تجسم یافته است؛ چون اولاً: بر روح منهای جسم، ناس صدق نمی‌کند. ثانیاً: شروع خلقت انسان‌ها به روح منتهی نمی‌شود؛ بلکه به حضرت آدم ﷺ می‌رسد که در عرف مردم به ابوالبشر، معروف است.

جمله «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» می‌رساند که به رغم تفاوت جسمانی انسان‌ها در: بلندی و کوتاهی، زیبایی و زشتی، سفیدی و سیاهی، چاقی و لاغری و تغایر ویژگی‌های روحی آنها در: ایمان

و شرک، شجاعت و ترس، اخلاق‌مداری و بی‌اخلاقی، انضباط و بی‌انضباطی و مزیت‌های مادی: غناء و فقر، برخورداری از موقعیت‌های اجتماعی و عدم برخورداری از آن و ... در ذات خود یکی هستند و هیچ فردی از افراد بشر، در آفرینش خود بر افراد دیگر، امتیاز ذاتی ندارد.

برابری ذاتی انسان‌ها می‌طلبد حتی انبیاء پس از رساندن پیام وحیانی و زدودن رسوبات شرک و زنگار جهل از صفحه دل غیرموحدان (نحل / ۱۲۵) حق ندارند عقاید دینی خود را بر مشرکان و یا متدینان به ادیان دیگر، تحمیل نمایند:

لا إكراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ. (بقره / ۲۵۶)

در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است.

پس امتیازطلبی برخی از افراد بشر که مبتنی بر امور غیرواقعی چون: برتری خونی، قبیلگی، نژادی، زبانی، جغرافیایی، پوستی و ... است از منظر انبیاء ﷺ کاملاً دور از منطق، خواهد بود. اما برتری مبتنی بر امور واقعی مانند: عمل صالح و رفتار منطبق بر عقلانیت و منطق، در مکتب وحیانی انبیاء ﷺ تأیید شده است. (رازی، ۱۴۰۸: ۵ / ۲۳۴؛ سیدقطب، ۱۴۱۲: ۱ / ۵۷۴)

۲. خلقت یکسان انسان‌ها

تصور داشتن خلقت ویژه و ارتباط نسبی با خدا، سبب برتری‌جویی قوم‌گرایان بر انسان‌های هم‌نوع‌شان شده است. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (مائده / ۱۸) و یهودیان و ترسایان گفتند: «ما پسران خدا و دوستان او هستیم.» درحالی‌که انبیاء ﷺ عموم انسان‌ها را در آفرینش، یکسان و در بشریت، مساوی و همه را مخلوق از یک ماده بی‌جانی به نام خاک، می‌دانند:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِيَتَّبِعُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. (غافر / ۶۷)

او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه، آن گاه از علقه، و بعد شما را [به صورت] کودکی بر می‌آورد، تا به کمال قوت خود برسید و تا سال‌مند شود، و از میان شما کسی است که مرگ پیش رس می‌یابد و تا [بالاخره] به مدتی که مقرر است برسید و امید که در اندیشه فرو روید.

استدلال به این آیه، در کنار بخشی از آیه هجدهم سوره مائده که مواجهه رسول خدا ﷺ را با قوم‌گرایان بنی‌اسرائیل، نقل نموده است، تکمیل می‌شود:

قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ. (مائده / ۱۸)

بگو: پس چرا شما را به [کیفر] گناهان تان عذاب می‌کند؟ [نه،] بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است.

در جمله «فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ يَذُنُوكُمْ» ادعای ارتباط نسبی، به روش برهان عقلی چنین نفی شده است. اگر شما در ادعایتان صادقید اولاً: چرا بر خلاف خواست خدا، مرتکب خطا می‌شوید؟ درحالی که عقل می‌طلبد تا فرزند نباید رفتاری مخالف با خواست پدر، داشته باشد. دوماً: سابقه تاریخی قوم یهود، نشان می‌دهد که خداوند به خاطر نافرمانی‌های مکرر، این قوم را در دنیا عذاب نموده و عقوبت سخت اخروی را نیز به آنها وعده داده است. درحالی که عاطفه پدری مانع چنین رفتاری از ناحیه خدا خواهد بود. تقابل رفتاری خداوند و یهودیان، وجود چنین رابطه نزدیکی را نفی می‌کند. (شوکانی، ۱۴۱۴: ۲ / ۲۹؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۱۱ / ۱۰۰)

سپس با استفاده از ضرب «بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ» از انکار رابطه، فراتر رفته و به وجود تفاوت ماهوی میان خدا و قوم‌گرایان تأکید می‌ورزد. لازمه روشن وجود ارتباط خونی، یکی بودن ماهیت اینها با خداوند است، درحالی که اینها مانند انسان‌های دیگر از ماده بی‌روح خاکی، آفریده شده و در حقیقت ذاتی، همچون دیگر انسان‌ها، بشری هستند که در برابر رفتار نیک‌شان پاداش و نسبت به اعمال بدشان مؤاخذه می‌شوند.

اگر بشریت قوم‌گرایان در آیه هجدهم سوره مائده، اثبات گردید، آیه ۶۷ سوره غافر، بدون استثناء نخستین مرحله از مراحل آفرینش عموم انسان‌ها را ماده بی‌جانی به نام خاک، معرفی نموده است. حال چه عموم انسان‌ها در عالم ذر، از خاک آفریده شده باشند (مدرسی، ۱۴۱۹: ۱۲ / ۱۲۷) یا نطفه انسان‌ها از مواد غذایی به وجود می‌آیند که در زمین می‌رویند یا عموم انسان‌ها نسب‌شان به حضرت آدم ﷺ می‌رسند که از خاک آفریده شده است. اما این نکته مورد قبول همه مفسران است که انسان‌ها، به رغم اختلاف در جسم، رنگ، روان، اقتصاد، موقعیت اجتماعی و ... از ماده بی‌جانی به نام خاک، آفریده شده‌اند و خلقت ویژه برخی از آنها، دور از منطق خواهد بود.

۳. مسئولیت انسان‌ها نسبت به اعمال‌شان

قوم‌گرایان از طریق بزرگ‌سازی شخصیت‌های وابسته به فرهنگ خود، به این باور رسیده‌اند که برای نجات از عذاب الهی، عمل فردی ضرورت ندارد؛ بلکه اعمال نیک بزرگان‌شان برای نجات آنها از عذاب، کفایت می‌کند. «ذَلِكِ يَأْتِيهِمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (آل عمران / ۲۴) این بدان سبب بود که آنان [به پندار خود] گفتند: «هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید.» و برساخته‌های‌شان آنان را در دین‌شان فریفته کرده است. درحالی که در

فرهنگ توحیدی انبیاء علیهم‌السلام هر فردی مسئول اعمال خودش، خواهد بود و نتیجه خوبی و بدی رفتار خود را شخصاً بر دوش خواهد کشید:

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (بقره / ۱۴۱)

آن جماعت را روزگار سپری شد؛ برای ایشان است آنچه به دست آورده‌اند و برای شما است آنچه به دست آورده‌اید و از آنچه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نخواهید شد.

بر خلاف قوم‌گرایان که انتساب به شخصیت‌های دینی و مفاخر اجتماعی را بدون داشتن عمل صالح، برای نجات خود کافی می‌دانند، آیات ۱۴۰ و ۱۴۱ بقره افتخار انتساب به آباء و اجداد صالح را بدون عمل شخصی، بی‌ثمر می‌خوانند.

جمله «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ» انبیاء گذشته: ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط علیهم‌السلام را دارای اندیشه و رفتار هم‌سان، معرفی می‌کند که دعوت به توحید، هدف مشترک‌شان بوده است. منتهی اعمال و رفتار آن بزرگان درعین ارزشمندی مربوط به زمان گذشته بوده و متعلق به خود آنهاست. چشم دوختن به اعمال آنها و غفلت از رفتار شخصی، غیرعقلانی خواهد بود.

در مکتب انبیاء علیهم‌السلام ثابت نشده است که اعمال خیر پیشوایان، سبب نجات پیروانش شده باشد.^۱ اما این نکته مسلم است که هر انسانی علاوه بر مسئولیت نسبت به اعمال‌شان، در برابر رفتار پیروانش نیز پاسخ‌گو خواهد بود. پیشوایانی که سنتی ناپسند یا پسندیده را رواج ساخته و مردم را خواسته یا نخواستسته به پیروی از خود، وادار نموده‌اند، ضمن اینکه در برابر رفتار خود، مسئولیت دارند، نسبت به اعمال پیروانشان نیز مؤاخذه خواهند شد:

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ. (عنکبوت / ۱۲ و ۱۳)

و کسانی که کافر شده‌اند، به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: راه ما را پیروی کنید و گناهان‌تان به گردن ما والی [چیزی از گناهان‌شان را به گردن نخواهند گرفت؛ قطعاً آنان دروغ‌گویانند و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران [دیگر]

۱. اشکال نشود که شفاعت از اصول اعتقادی شیعه و دامنه‌اش از عالم قبر تا صحنه قیامت گسترده است. اشخاص و اعمال خیر نجات‌دهنده افراد می‌باشند؛ زیرا اولاً: در شفاعت، وجود رابطه معنوی نزدیک میان شفیع و مشفوع‌له، الزامی است. دوماً: شفاعت دارای اصول خاص است و در همه‌جا و برای همه کس جاری نیست. سوماً: خود شفیع نیز لازم است دارای شرایط خاص باشد.

را با بارهای گران خود بر خواهند گرفت و مسلماً روز قیامت از آنچه به دروغ بر می‌بستند پرسیده خواهند شد.

رسول خدا ﷺ با القاء این واقعیت که افراد پیرو، نه تنها از اعمال پیشوایان خود جز به شفاعت سود می‌برند، دست کشیدن از اعمال خیر شخصی و چشم دوختن به اعمال نیک گذشتگان را نادرست می‌خوانند.

جمله‌های «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» مشعر بر این مطلبند که پاداش اعمال خوب هر فرد، فقط متوجه خود همان فرد می‌شود و نفع بردن دیگران از اعمال خیر او، تصور موهوم است.

چنان که پاداش عمل، منحصر به خود عامل است، عقوبت رفتارش نیز فقط متوجه خود او خواهد بود. تعبیر «وَلَا تُسْأَلُونَ» پایین‌ترین مرحله عقوبت را که بازجویی از اعمال گذشتگان است از نسل‌های بعدی، نفی می‌کند. این جمله، اطمینان می‌دهد که رفتار بد گذشتگان مربوط به خود آنها بوده و شما هیچ مسئولیتی در این زمینه نخواهید داشت.

انتساب به شخصیت‌های دینی فرهنگی و چشم داشتن به کارهای خوب آنها بدون عمل شخصی، نفی شده و بر عمل خیر فردی، تأکید گردیده است.

دو. رشد عقلانیت و خرد قوم‌گرایان

قوم‌گرایی جریانی است افراطی که بر وابستگی غیرعقلانی به فرهنگ پیشینیان، متکی است. لذا بدون هیچ تعلق عقلی هدایت را منحصر در پیروی محض از گذشتگان می‌داند و از شنیدن سخن مغایر با فرهنگ پیشینیان هر چند مشروع، به شدت دوری می‌گزیند.

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ * وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ.
(زخرف / ۲۲ و ۲۳)

[نه،] بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پیگیری از آنان، راه یافتگانیم و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده نفرستادیم مگر آنکه خوش‌گذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راه سپریم.

در حالی که اولاً: تبعیت از دیگران، نه مطلقاً سبب هدایت است و نه باعث ضلالت. دوماً: رسیدن به هدایت، چند مقدمه لازم دارد مثلاً: طالب هدایت، به فرهنگ خودی هیچ تعصبی نداشته و سخنان مخالفانش را با دقت بشنود، سپس در مورد آنها، بدون هیچ ذهنیت قبلی، تفکر و اندیشه نماید. بعد از

درست اندیشی، هر سخنی را که عقلانی می‌داند، باید برگزیند و از آن پیروی کند:

فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ
أُولُوا الْأَلْبَابِ. (زمر / ۱۷ و ۱۸)

پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدای‌شان راه نموده و اینانند همان خردمندان.

سوماً: تبعیت از گذشتگان و اقتدا به سنت پیشینیان، اگر از معیارهای واقعی برخوردار باشد، موجب هدایت می‌شود و فقدان آن از ارزش پیروی کاسته و ضلالت را نتیجه می‌دهد.

۱. ویژگی‌های مطلوب تابع

الف) تبعیت عالمانه

نخستین قدم برای تبعیت مطلوب، آگاهی تبعیت‌کننده است. کسی که می‌خواهد از فردی، گروهی، فرهنگ و یا سنتی، پیروی نماید لازم است تبعیتش از روی شناخت باشد نه از روی تقلید کورکورانه:

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعِيَ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ
الْمُشْرِكِينَ. (یوسف / ۱۰۸)

بگو: این است راه من، که من و هرکس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و منزله است خدا و من از مشرکان نیستم.

از این آیه استفاده می‌شود که از یک‌سو میان رسول خدا ﷺ و پیروانش، رابطه خاصی وجود دارد که سبب شده اوصافی مانند: دعوت به توحید، تنزیه خداوند و دوری از شرک، با او عطف در مورد آنها، توسعه داده شود. از طرفی، دو آیه قبل‌تر اکثر پیروان رسول خدا ﷺ گرفتار شرک پنهانی، معرفی شده است:

وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ. (یوسف / ۱۰۶)

و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می‌گیرند.

از آن ستایش و از این نگوهرش، فهمیده می‌شود میان پیروان رسول خدا ﷺ کسانی بودند که پیروی از حضرت را با بصیرت پذیرفته بودند. عده دیگری نیز تبعیت از آن حضرت را نه از روی آگاهی که با علم سطحی، قبول کرده بودند.

گروه اول، چنان شناخت عمیق از دین، از آورنده و از فرستنده آن، داشتند که قرآن رفتار آنها را مانند رفتار رسول خدا ﷺ تلقی نموده و اعتقادات آنها را مانند اعتقادات آن حضرت، شمرده و

خودشان را در ردیف رسول خدا ﷺ معرفی کرده‌اند.

به‌خصوص اگر جمله «عَلِي بَصِيرَةٌ أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي» را مطابق رسم‌الخط موجود، جمله مستأنفه بگیریم، ارتباط رسول خدا ﷺ با این گروه عمیق‌تر خواهد بود؛ زیرا نقطه اشتراک‌شان با آن حضرت، تنها بصیرتی است که به آنها توان تشخیص حق از باطل را بخشیده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: پیروانم، بر بصیرتی هستند که من، بر همان بصیرتم. (مبیدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۱۴۸)

گروهی که تبعیت غیرعالمانه از رسول خدا ﷺ دارند، میان آنها و حضرت هیچ‌وجه اشتراکی وجود ندارد؛ زیرا تبعیت ناآگاهانه ترفند شیطانی است که تابع را به جای رساندن به هدایت، به گمراهی می‌کشاند:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ * كَتَبَ عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ تَوَلَّاهُ
فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ؛ (حج / ۳ و ۴)

و برخی از مردم در باره خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند. بر [شیطان] مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می‌سازد و به عذاب آتش می‌کشاند.

درحالی‌که انبیاء ﷺ همه به توفیق الهی، هدایت یافته‌اند و از هر نوع گمراهی به دور. به دستور قرآن، رسول خدا ﷺ ضمن داشتن هدایت الهی، مأمور است تا از هدایت انبیاء گذشته ﷺ تبعیت نموده و به ساحت آنها، اقتدا نماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ.
(انعام / ۹۰)

اینان کسانی هستند که خدا هدایت‌شان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من، از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم. این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست.

ب) پرهیز از جدل و شتاب‌زدگی
داشتن روحیه حق‌شنوی، از ویژگی‌های مطلوب تبعیت است. مقلدی که عالمانه مرجع خود را برگزیند و در برابر گفتار و رفتار او، روحیه اطاعت داشته باشد و از بحث‌های غیرضروری دوری نماید، به کسب اهداف تبعیت موفق خواهد شد. اما افرادی که پس از روشن شدن حقیقت، در مقابل آن موضع

۱. این انحصار، از تقدم خبر «عَلِي بَصِيرَةٌ» بر مبتداء «أَنَا» و معطوف «مَنْ اتَّبَعَنِي» استفاده شده است.

می‌گیرند و از درِ جدل، به انکار یا ایجاد تشکیک، می‌پردازند یقیناً به هدف تبعیت نخواهند رسید:

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَا لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ؛ (مائده / ۱۰۳ و ۱۰۴)

خدا [چیزهای ممنوعی از قبیل: بحیره و سائبه و وصیله و حام و قرار نداده است، ولی کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می‌بندند و بیشترشان تعقل نمی‌کنند. و چون به آنان گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [ش] بیایید، می‌گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است. آیا هرچند پدران‌شان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند؟

این آیات، اولاً: مشروعیت عقاید خرافی قوم‌گرایان آن زمان را در باره چهارپایان که مبنایی جز پیروی از نیاکان نداشته است، نفی می‌کند. دوماً: تبعیتی که پیرو، فاقد روحیه حق‌شنوی است را نادرست می‌خواند.

جمله «وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ریشه تمام خرافات در مورد چهارپایان را دروغ‌پردازی انسان‌های با نفوذ جامعه، معرفی نموده است. اینها به خاطر رسیدن به خواسته‌های پست دنیایی‌شان، آگاهانه واقعیت‌ها را پنهان داشته‌اند. اما این خرافات را رواج داده و تعدادی زیادی از انسان‌های فاقد شعور را عالمانه به انحراف کشانده‌اند.

بعد حالات روحی دو گروه از پیروان را چنین توصیف می‌کند: «وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ». (تعبیر «واكثرهم لا يعقلون» به جای «كلهم لا يعقلون» یا «وهم لا يعقلون» نشان می‌دهد اندکی از مردم اهل تعقلند و تعداد زیادشان چنین نیستند.) گروهی اکثریت که پیروان چشم و گوش بسته‌اند، خصوصیت‌شان این است که بدون هیچ تعقلی در گفتار مبلغان متنفذ جامعه، بدان عقیده‌مند گردیده و سرسختانه از آن، دفاع می‌کنند. عده اندکی از مردم با علم به نادرستی آن عقاید و آگاهی از پنهان‌کاری‌های بزرگان‌شان، به خاطر رعایت مصالح دنیوی و چه بسا از باب عناد، آگاهانه به تبعیت از فرهنگ رایج جامعه، گردن می‌نهند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶ / ۱۵۸؛ طوسی، بی تا: ۴ / ۳۹؛ ابن‌عاشور، بی تا: ۵ / ۲۳۹)

میزان تعلق افراطی به فرهنگ خودی در جمله «قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» تبیین شده است که چگونه در فضای آکنده از احساسات فرهنگی و تعلقات قومی، مقایسه ناعادلانه میان فرهنگ موروثی پدری و آموزه‌های الهی انبیاء ﷺ انجام می‌گیرد. هرچند تعدادی اندکی از مردم، بر

حقانیت انبیاء و آیین توحیدی‌شان، اطلاع دارند اما در عین حال نمی‌توانند بر احساسات باطل‌شان غلبه نمایند. لذا سنت نادرست پدران خود را بر آموزه‌های وحیانی انبیاء ﷺ ترجیح می‌دهند.

با استفاده از استفهام انکاری در جمله: «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» برای تبعیت مطلوب، دو معیار حقیقی ذکر گردیده است که یکی مربوط به متبوع است و دیگری مربوط به تابع. اجمال آنچه مربوط به متبوع می‌شود این است: کسی صلاحیت پیروی شدن را دارد که خود دارای علم باشد. تبعیت مطلق از پدران جاهل‌شان، هم در محکمه عقل محکوم است و هم در دادگاه وجدان. اصل مربوط به تابع، این است: ضمن اینکه تبعیت، باید عالمانه و از روی آگاهی باشد، حتماً خود تابع نیز روحیه حق‌شنوی داشته باشد. انکاری که در جمله «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» وجود دارد، به همان اندازه که تبعیت غیر علمی را ناپسند و تبعیت علمی را می‌ستاید، برخورداری تابع از روحیه حق‌شنوی را مدح و ستیزه‌جویی در آن را مذمت می‌کند.

این نکته از عبارت «وَلَا يَهْتَدُونَ» فهمیده می‌شود؛ زیرا هدایت فرایندی چند مرحله است. اولاً: باید زمینه برای آگاهی افراد با بودن پیامبر الهی یا مبلغ دینی، فراهم گردد. ثانیاً: خود افراد دنبال فهم حقیقت باشند هم حقیقت را از زبان پیامبر الهی یا مبلغ دینی، بشنوند و هم در برابر آن، تسلیم محض باشند.

۲. ویژگی متبوع

الف) عالم بودن به موضوع

تبعیت، زمانی به اهداف مطلوب خود خواهد رسید که خود متبوع به موضوع مورد تبعیت، شناخت بیشتر از شناخت تابع داشته باشد. اگر متبوع، هیچ آگاهی نداشته یا فهمش در اندازه فهم تابع باشد، این‌گونه تبعیت نه عقلانی خواهد بود و نه تابع را به هدف می‌رساند:

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا؛ (مریم / ۴۳)

ای پدر، به راستی مرا از دانش [وحی، حقایقی به‌دست] آمده که تو را نیامده است. پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم.

این آیه که کنش حضرت ابراهیم ﷺ نسبت به منطق عمویش آزر را منعکس نموده است از علم سخن گفته که مختص به آن حضرت بوده و پیشینیان مشرک، از آن محروم بوده‌اند. تعبیر: «إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» زمینه لازم برای تبعیت مطلوب را علم و شناخت متبوع، معرفی می‌کند که منتهی به هدایت و راه یافتن به صراط سوی خواهد شد.

آن حضرت پس از اثبات دانش خود و نفی علم آزر، تبعیت را حق منحصر به خود می‌داند و با

صراحت اعلام می‌کند که برای رسیدن به هدایت واقعی، باید از وی تبعیت شود. در تعبیر «فَاتَّبِعْنِي» که برای تفریع از فاء فصیحه (درویش، ۱۴۱۵: ۶ / ۱۰۷؛ دعاس، ۱۴۲۵: ۲ / ۲۴۴) استفاده شده است، تبعیت جاهل از عالم را جزو امور ضروری و عقلانی می‌داند. آن حضرت با استفاده از مرتکرات عرفی، به عمویش فهمانده است هدایت واقعی با انجام اعمال عبادی در برابر بت‌های بی‌جان، ممکن نیست؛ بلکه برای رسیدن به هدایت فقط تبعیت از من که شناخت به موضوع هدایت، دارم لازم است. در عبارت «أَهْدِك صِرَاطًا سَوِيًّا» حرکت در مسیری که به دلیل روشن بودنش رونده خود را هیچ‌گاه به گمراهی نمی‌کشاند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۵۷) هدف اصلی تبعیت، معرفی شده است.

یکی از ویژگی‌های متبوع، علم داشتن وی به موضوعی است که قرار است در آن، از وی تبعیت گردد. عقل همگانی و خرد جمعی بهترین داوری است که می‌گوید افراد آگاه به یک موضوع، باید پیشوای مردم در آن حوزه باشند نه کسانی که اطلاع کمتر و یا هیچ اطلاعی ندارند.

در جوامع قوم‌گرا چنین ارتکاز عقلایی، به دلیل حاکمیت تصور غلط برتری ذاتی و ارزشمندی فرهنگ خودی بر فرهنگ‌های دیگر، از بین رفته است. این‌گونه جوامع با نابود ساختن عقلانیت، بر سنت غلط پیشینیان‌شان پایبند بوده و از رفتار آنها در همه‌جا و در همه حال تبعیت مطلق دارند.

ب) داشتن برهان و دلیل قاطع

از دیگر خصوصیات لازم برای تبعیت، داشتن دلیل روشن بر ادعای شان است تا مخالفین خود را قانع سازد و موافقینش را ثابت نگهدارد:

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبِدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ *
 قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ
 مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ. (اعراف / ۷۰ و ۷۱)

گفتند: آیا به سوی ما آمده که تنها خدا را بپرستیم و آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟ اگر راست می‌گویی، آنچه را به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور. گفت: راستی که عذاب و خشمی [سخت] از پروردگارتان بر شما مقرر گردیده است. آیا در باره نام‌هایی که خود و پدران‌تان [برای بت‌ها] نام‌گذاری کرده‌اید و خدا بر [حقانیت] آنها برهانی فرو نفرستاده با من مجادله می‌کنید؟ پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم.

آیه اول حاکی از مقایسه است که میان دعوت توحیدی حضرت هود علیه السلام با فرهنگ اسلاف، انجام شده است. مخالفان در یک موازنه غیرعقلانی، سنت عمومی پدران خود را نسبت به دعوت توحیدی

حضرت هود ﷺ به این دلیل که هم‌گانی است و هم از سابقه رفتاری طولانی، برخوردار است با واقعیت نزدیک‌تر می‌داند. ماضی استمراری «ما کانَ یَعْبُدُ» و عموم «آباؤنا» می‌رساند که از نظر آنها غیرعقلانی بود تا بدون دلیل قطعی، از سنت بسیار قدیمی و عمومی نیاکان خود، دست بکشند و دعوت جدید و کم‌پیرو حضرت هود ﷺ را بپذیرند.

لذا با استفهامی که ناشی از انکار حقانیت دعوت آن حضرت بود مدعی می‌شوند ای هود! تو که مدتی از مردم و از فرهنگ آنها دور بوده و تازه در میان ما آمده‌ای، قصد داری آیین قدیمی نیاکان ما را که سال‌های طولانی عموم مردم، پیرو آن بوده‌اند باطل اعلام نموده و آیین جدیدی را که مدعی حقانیت آن هستی جایگزینش نمایی؟

قوم‌گرایان با استفاده از برهان عقلی، می‌خواستند حضرت هود ﷺ را متقاعد سازند که نگرویدن آنان به آیین جدید آن حضرت، عاقلانه و صحیح است؛ زیرا هم ترک عقاید قدیمی پدران مان غیرعاقلانه است و هم آیین جدیدی که شما آورده‌اید فقط از نادانی و دروغ‌پردازی تو در آیه ۶۶ با صراحت حضرت هود ﷺ را متهم به سفاهت و کذب نمودند: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظَنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (اعراف / ۶۶) سران قومش که کافر بودند گفتند: در حقیقت، ما تو را در [نوعی] سفاهت می‌بینیم و جدا تو را از دروغ‌گویان می‌پنداریم.» ناشی شده است و هیچ دلیل قانع‌کننده ندارد.

چون تلقی قوم‌گرایان از فرهنگ نیاکان‌شان این بود که قطعاً درست است و بهترین دلیلش، رفتار عمومی مردم است، بسیار جدی از آن حضرت درخواست عذاب نمودند: «فَأَتَيْنَا يَمَا تَعْدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ».

ابتداء حضرت هود ﷺ به تقاضای عذاب آنها، جواب مثبت می‌دهد: «قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَ غَضَبٌ» و بعد با روش بیدارسازی خرد عمومی، تبعیت مطلق از فرهنگ اجدادی را با استفهام انکاری «أَتُجَادِلُونِي» ستیزه‌جویی معرفی می‌کند. با قراردادن نکره «سُلْطَان» در سیاق نفی «ما نَزَّلَ اللَّهُ يَهَا مِنْ سُلْطَانٍ» هرگونه دلیلی که با آن بر حضرت هود ﷺ تسلط پیدا کنند، نفی شده و وجود چنین برهان قاطعی، سلب گردیده است.

حضرت هود ﷺ قوم‌گرایی را به این جهت که تبعیت بدون دلیل از نیاکان مشرک است،

۱. اگر «مجمعی» را به معنای واقعی آمدن از مکان بگیریم و بگوییم حضرت هود ﷺ از مردم کناره گرفته و مشغول عبادت خداوند بوده و بعد از رسالت در میان قوم برگشته است. (اندلسی، ۱۴۲۰: ۵ / ۸۸؛ مخشری، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۱۷؛ درویش، ۱۴۱۵: ۳ / ۳۸۴؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۳ / ۱۹).

غیرعقلانی می‌خواند. سپس می‌فهماند کسانی ارزش پیروی شدن را دارند که بر حقانیت خود، دلیل قانع‌کننده داشته باشند. اصرار در پرستش بت‌های بی‌جان و مقدس شمردن اسامی آنها، تنها به این دلیل که پیشینیان‌شان چنین می‌کردند، با هیچ حجت عقلی، توجیه نشده و با هیچ برهان نقلی، تأیید نگردیده است.

۳. فلسفه و آثار تبعیت

الف) هدایت یافتگی

رسیدن به هدایت واقعی و باریافتن به مقام قرب الهی، از فلسفه‌های تبعیت و آثار آن است:

قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدِي مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ.
(زخرف / ۲۴)

گفت: هرچند هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید برای شما بیاورم؟ گفتند: ما [نسبت] به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم.

این آیه، پاسخی است به قوم‌گرایان که در برابر دعوت انبیاء ﷺ می‌گفتند ما پدران خود را بر آیین هدایتگر یافته‌ایم:

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ * وَكَذَٰلِكَ مَا أُرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرِيْبِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّتَدُونَ.
(زخرف / ۲۳ - ۲۲)

[نه،] بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم‌با] پیگیری از آنان، راه یافتگانیم. و بدین‌گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده نفرستادیم مگر آنکه خوش‌گذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راه سپریم.

آیه بیست و چهارم، ضمن تأکید بر اینکه پیروی نمودن باید انسان را به هدایت الهی برساند، به مقایسه میان رسیدن به هدایت واقعی که ریشه در وحی الهی دارد و راه رسیدن به آن، به‌وسیله انبیاء ﷺ تعیین می‌شود و هدایت وهمی که نتیجه تقلید غیرعالمانه از پدران مشرک است، می‌پردازد. رسیدن به هدایت، فلسفه است که حتی مقلدان چشم‌بسته، برای تبعیت نمودن از پدران خود قایل بوده‌اند. پیامبران الهی ﷺ با استفاده از همین مرتکز ذهنی قوم‌گرایان، در جمله: «أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدِي مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ». هدایت یافتگی را در تبعیت از پیامبر الهی، منحصر دانسته‌اند.

فعل تفضیل «أَهْدِي» به معنای این نیست که آیین قوم‌گرایان مورد تأیید خداوند بوده است اما نسبت به آیین پیامبران ﷺ بار هدایتی کمتری داشته‌اند؛ بلکه برای این است که قوم‌گرایان را به تفکر وادار نمایند و با ذهنیت خود آنها که پیروی از آیین پدران‌شان را هدایت بخش می‌دانستند، آنها را به تبعیت از آیین توحیدی و هدایت واقعی، فراخوانند.

هر نوع پیروی نمودن مطلوب نبوده تنها تبعیتی صحیح است که پیروانش را به هدایت واقعی برساند. تبعیتی که پرده‌های غفلت را پاره ساخته و انسان را از اسارت تعلقات دنیوی و احساسات قبیله‌ای نجات بخشد، ارزشمند خواهد بود.

ب) رسیدن به مقام حب الهی

از دیگر آثار تبعیت، کسب محبوبیت نزد خداوند است:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.
(آل عمران / ۳۱)

بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوست‌تان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است.

این آیه در مورد مسیحیان نجران نازل شده که به دلیل تعصب شدید به فرهنگ خودی، به شخصیت‌پرستی روی آورده و الوهیت حضرت مسیح ﷺ را با تعبیراتی: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ؛ (مائده / ۷۳) خدا همان مسیح پسر مریم است.» «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ؛ (مائده / ۷۳) خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است.» ادعا می‌کردند.

جمله «يُحِبُّكُمُ اللَّهُ» قرار گرفتن در جایگاهی که فرد، محبوب خداوند واقع شود را نتیجه تبعیت جدی از رسول خدا ﷺ معرفی می‌نماید. نخستین ثمره تکوینی پیروی نمودن از رسول خدا ﷺ این است که هم در انسان گرایش نسبت به خداوند ایجاد می‌شود و هم خودش مورد توجه خداوند قرار می‌گیرد.

مسیحیان نجران هم تمایل به وحدانیت خداوند نداشتند و حضرت مسیح ﷺ را به‌عنوان معبود خود برگزیده بودند و هم محبوبیت‌شان در نزد خداوند را از دست دادند.

رسول خدا ﷺ با تعبیر «فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمُ اللَّهُ» می‌فهماند اگر خواهان محبوبیت خداوند هستید، تنها راهش رها کردن فرهنگ غلط پیشینیان و تبعیت نمودن از من است؛ زیرا تبعیت از من، محبت دوجانبه میان شما و خداوند ایجاد می‌کند که بهترین ثمره برای تبعیت خواهد بود. (جوادی آملی،

۱۳۹۱: ۱۴ / ۴۵ - ۳۹)

سه. تبیین حالات اکثر مردم

قوم‌گرایی به دلیل احساسی بودن، گاهی به افراط کشیده می‌شود و گاهی به تفریط. زمانی قوم‌گرایان یهود به تبعیت از اکثر مردم، عصمت بزرگ بانوی دو جهان، حضرت مریم علیها السلام را هتک نموده و به حضرت مسیح علیه السلام تهمت ناپاکی در ولادت زدند. «قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا * يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا؛ (مریم / ۲۷ و ۲۸) گفتند: «ای مریم، به راستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده. ای خواهر هارون، پدرت مرد بدی نبود و مادرت [نیز] بدکاره نبود.» همین‌ها پس از مدتی که آیین مسیحیت گسترش یافته و اعجاز حضرت مسیح علیه السلام سر زبان‌ها افتاده بود، بشر بودن آن حضرت را برنتابیده، الوهیت را برای وی، ادعا کردند. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ؛ (مائده / ۷۲) خدا همان مسیح پسر مریم است.» یا «إِنَّ اللَّهَ تَالِثُ ثَلَاثَةٍ؛ (مائده / ۷۳) خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله با تحلیل حالات اکثر مردم از نظر افراط و تفریط، تبعیت از آنها را نیز میان ضلالت و اضلال در نوسان معرفی می‌کند:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ. (مائده / ۷۷)

بگو: ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق گزافه‌گویی نکنید، و از پی هوس‌های گروهی که پیش از این گم راه گشتند و بسیاری [از مردم] را گم راه کردند و [خود] از راه راست منحرف شدند، نروید.

تفریط در معرفت خداوند توسط قوم‌گرایان یهود و زیاده‌روی در باره پیامبر خدا، حضرت مسیح علیه السلام از طرف قوم‌گرایان مسیحی، زمینه اعتقاد به تثلیث را در میان عموم مسیحیان جز اندکی از آنان، فراهم ساخت.

اجمال در «یا اهل الکتاب» تمام افرادی را که در ذیل عنوان اهل کتاب می‌گنجند؛ اعم از مسیحی و یهودی، مخاطب قرار داده و از افراط و تفریط آنان در باره ادیان متعلق به خودشان و تبعیت از مذاهب شهوانی گذشتگان، به گونه سربسته نهی گردیده‌اند.

تکرار ضلالت و اضلال به صورت ضلالت پیش از آمدن اسلام «قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ» و اضلال دیگران «وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا» و ضلالت بعد از آمدن اسلام «وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» مفید این نکته است که در منطق پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تبعیت از فرهنگ پیشینیان در صورتی محکوم است که سه

ویژگی، داشته باشد. یک. پیشینیان در عقیده و رفتار خود گمراه بوده‌اند. دو. تعداد زیادی را به گمراهی کشانده باشند. سه. اکنون نیز خود گمراه باشند و دیگران را در گمراهی مستمر نگهدارند.

نتیجه

با توجه به مطالب پیش گفته نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. قوم‌گرایی یک حقیقت مسلم اجتماعی است؛
۲. مخالفان انبیاء ﷺ عموماً موضع‌گیری خود علیه انبیاء را از طریق تعلقات جمعی به فرهنگ آبایی، توجیه نموده‌اند؛
۳. انبیاء ﷺ برای مقابله و تضعیف این تفکر، روش‌های خاص فرهنگی اعمال کرده‌اند؛
۴. مواجهه فرهنگی انبیاء ﷺ در سه حوزه: تغییر در نگرش. رشد عقلانیت. ابهام‌زدایی از رفتار گذشتگان، تحقق یافته است؛
۵. برتری ذاتی برخی انسان‌ها بر برخی دیگر، از طرف انبیاء ﷺ نفی شده است؛
۶. از نظر انبیاء ﷺ خلقت ویژه گروهی از انسان‌ها، انکار گردیده است؛
۷. در فرهنگ توحیدی انبیاء ﷺ مسئولیت اعمال هر کسی، متوجه خود او خواهد بود؛
۸. انبیاء ﷺ تبعیت را فقط در صورتی که: عالمانه، عاقلانه، قناعت‌بخش، هدایت‌گر و عامل جذب محبت الهی باشد، پذیرفته‌اند؛
۹. گرایش انسان‌ها به افراط یا تفریط، دلیل بر رفتار هیجانی و تصمیمات غیرعقلانی آنها خواهد بود.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ ق، معجم مقاییس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چ ۳.
- ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق محمد جمیل صدقی، بیروت، دار الفکر.
- انوری، حسن، ۱۳۸۲، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن، چ دوم.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، انوار التنزیل و اسرار التأویل، تحقیق محمد المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۱، *تسنیم*، قم، اسراء.
- درویش؛ محی‌الدین، ۱۴۱۵ ق، *اعراب القرآن و بیانه*، سوریه، دار الارشاد، چ ۴.
- دعاس، احمد عبید و دیگران، ۱۴۲۵ ق، *اعراب القرآن الکریم*، دمشق، دار المنیر.
- رازی؛ ابوالفتح حسین بن علی، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- راغب اصفهانی، حسین بن، ۱۴۱۲ ق، *مفردات الفاظ القرآن*، تصحیح صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار العلم.
- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الکتب العربی، چ ۳.
- سیدقطب، ۱۴۱۲ ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق، چ ۱۷.
- شایان مهر، علیرضا، ۱۳۷۷، *دائرة المعارف تطبیقی علوم اجتماعی*، تهران، کیهان.
- شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۱۴ ق، *فتح القدر*، دمشق، دار ابن کثیر.
- صعیدی، عبدالفتاح، حسین یوسف، موسی، ۱۴۱۰ ق، *الافصاح فی فقه اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- فضل‌الله، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک، چ ۲.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۷، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر نی، چ ۲.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۲۰ ق، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت، دار الکتب العلمیة، چ ۳.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۶، *آشنایی با قرآن*، تهران، صدرا، چ ۲.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- موسوی سزواری، سیدعبدالاعلی، ۱۴۰۹ ق، *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن*، بیروت، اهل‌البيت علیهم‌السلام، چ ۲.
- مبدی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱، *کشف الاسرار و وعدة الابوار*، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چ ۵.
- میرزایی، خلیل، ۱۳۹۳، *فرهنگ توصیفی علوم اجتماعی*، تهران، فوران.